



در بیان ماهیت کلمه و کیفیت انقسام آن باقسام ثلاثه مشهوره بدانکه کلمه لغوی را گویند که موضوع باشد
برای معنی مفرد و چون نادر که موضوع است برای تشبیهی برای جسم آتش نه جوی لفظ آتش که آنهم
کلمه ایست موضوع بهین معنی زبان فارسی و لفظ بمعنی انداختن چیزی بود از زبان پس لفظ عام
و کلمه خاص چه کلمه را لفظ گویند و بعضی الفاظ را کلمه خوانند چون الفاظ جمله مثل حبس و سن و در
و کلمه بر سه قسم بود اسم و فعل و حرف ثمره دوم در بیان اسم آنچه صالح آن بود که اسناد با و بود
او بود و مقترن نبود یکی از ازا و مثلاً که ماضی و مستقبل و حال باشد آنرا اسم گویند مثال آن
تأخیر است ثمره سوم در بیان فعل هر چه اسناد به و می آید باشد بلکه با و باشد و مقترن بود یکی
از ازا و مثلاً آنرا متعلقان کلمه و نحو این فعل خوانند چون گفت و رفت ثمره چهارم در بیان
حرف و آن در اصل عبارتست از حر و و نه مفرد و تهی و آن بست و هشت حرف است
که بر هر کس ظاهر است و در اصطلاح کلمه را گویند که تسند و تسند الیه نباشد خواه
یک حرفی بود خواه دو حرفی خواه زیاده از آن و آن برای ربط کلام به تحریر و تقیید و را بد و کلام
بی حرفت نیز تمام شود اما بقله و درین سه فقره مثال بگیرنی و دو حرفی و زیاده از آن و خالی بودن
کلام از حرف موجود است از بصره بگوید اگر لطف حق شامل حال نیست کار با سیکتم نور دیده
زید و قریع و و هم در ذکر ضرورت کلمه و حذف آن در کلام اعم از آنکه اسم باشد یا فعل یا حرف
بی شرط تقدیم و تاخیر و بی قید ترتیب و این فرع را یک ثمره بود ثمره با یک کلمه را انواع بود از انجمله
کاف و آن بر چند قسم بود اول کاف بیانی و آن بیست و هفت موصوف و کلام قائل بود و غیر آن
و حذف این کاف درای حق آن با هر کس و هر وقتی بی یا و یا هر چه در معنی آن باشد و بیان
کلام قائل غیر صفت درست نباشد بلکه غلط و محض بوج چنانچه ظهوری گوید سر و در بیان عشره کلمه
قال که بنور سراسر استان حال کار کام و زبان ساخته اند بشبه شنای صناعی عذبا لیبیا ف که چنانچه

[illegible]

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

یا سی ملحق بکلمه که دال بود بر زمانه ماضی چون رفتی بمعنی میرفت و دشتی بمعنی می‌دشتم و دیگر یا که ملحق
 با حرف را ببطه گزید و چون دناشتی بمعنی دناست و شدی بمعنی شیدا است و این هر دو یا نیز مجهول
 بود و دیگر یا سی و قایه و این در منادی و حرف ندا واسطه شود در جایی که اصلی نباشد چون خدا یا بخلاف
 ساقیا و گاه بی بی ندا قائم مقام مژه و گاه بی در اضافت چون خدای من و گاه بی بی اضافت چون خدای
 کریم که صفت و موصوفست دیگر یا برای حفاظت و زن چنانچه درین شعر ملحوظه چند یا آشنا
 طبع آشنای را به توت پاده ای خدا مرگ شکسته پای را به دیگر یا بی مباهله چون عکای و چنانچه بی
 هم معروف است و ازین یا با هر یایی که صلح وقوع بعد یا مخفی بود آن با با همزه بدل شود سوا سی نسبتی که در آن
 اختلاف است دیگر از آنها و او است که برای عطف بود و آن در دو کلمه واقع شود و دلالت کند بر دو بودن
 بالوضع چون آتش آن متحرک بود و در نشو و ساکن نیز در نظم متحرک آوردن آن درای سر کلام و قطعه یا کلمه
 جزو لفظ گزید و چون و لیکن بسیار قبیح بود اگر چه به ندرت در کلام متقدمین آمده و حذف آن نیز روا باشد دیگر از جمله
 الف است و آن اول کلمه و آخر کلمه بیاید چون انوشیروان و اسکنر و اشکم و آبراهیم و اسرافیل در اول کلمه
 و آخری در آخر کلمه باشد چنانچه بود چون الف ندا و حذف آن نیز جائز بود مثال قطعه ساقی بنور یاده برافرو جام
 مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما به و جزو کلمه چون آشکارا و این هم جائز الحذف بود و الف را اندر
 آخر منادی یا مثال الف زانده که مخصوص بایران است بهیئت ای صبا بر برگرمای غنچه نه آهسته پناه
 پاسا ناندگما صابا خوا بیده است و الف زانده گاهی ملحق بفعل ماضی نیز گزید و چون گفتا و گاهی در آخر امر
 معنی فاعل پیدا کن چون دانا و مینا و دیگر از حروف های هوزست که در آخر کلمه بیاید یکی انچه ملحق بفعل ماضی گزید
 چون نشسته و برخاسته و تباغض و آوردن آن مخف فضا است و همچنین های آشکاره و غایبه که با الف نیز
 مبدل شود و تحسن التلفظ نباشد با جمله هائی که ماقبل آن یکی ازین سه حرف که الف و یا و او ساکن باشد
 چون ماه و کوه و تپه بیاید و صالح تلفظ و عدم تلفظ هر دو باشد اعلان آن خوب نیست حرکت ماقبل آن گاه

ملحق بظرف ازید
 خدا یا جهان
 پدرشانی ازید
 لیاقت ازید
 عدلی ازید
 ملحق مثال
 حذف و عطف
 بعد از هر سکون
 باعث بود در کلمه
 م ازین کلمه چون
 الف زانده
 نشسته و برخاسته
 ملحق مثال نشسته
 الف زانده
 بصفت ازید
 ازین نشسته
 کلمات ازید
 پیش ازین نشسته
 ساقی بنور
 و که پیش ازین
 ازین نشسته

در این کتاب
 کلمات ازید
 کلمات ازید
 کلمات ازید
 کلمات ازید

و آنچه صالح تلفظ بود فقط با وجود امکان عدم تلفظ چون شنبه و آبله عدم تلفظ با آن روان باشد عرفی شیرازی
 در شعری ایسی آبله را معنی آورده و هر وطنی که دیده و قهای پادشاه و گواه و گیاه و درگاه و قبا و شتاب
 نیز میزد و شود لیکن خدمت آن در پادشاه و گواه و گیاه غیر فصیح نماید و در و تاه و قبا و شتاب انصاف باشد
 از آنچه بوجه و قهای تحقیقی در بعضی جاها با کاف فارسی بدل شود چون بندگان و بندگی و اعلان قوی که ماقبل
 آن الفت یا و اسکن ماقبل مضموم یا یای ساکن ماقبل مکسور باشد بی عطف و اضافت و توصیف و عطف
 بارابط یا ضمیر غیر آن آنچه سبب التقای ساکنین نباشد برقیع بود هر چند قدما در شنوی اعلان آن نموده اند
 شاید که در غزل و قصیده هم آمده باشد چون لمرزان و ترسان و چون و چون و دین و چین و با عطف
 و اضافت و توصیف و غیر آن اعلان آن در سست بود چون جان تو و جان و دل و جان شیرین چون این
 من و دین و دل و دین تو چون خون بر و خون و آب و خون سیاه و بارابط مانند آن سست و این سست چون
 سست و با ضمیر چون جانم و غم و دینم و در التقای ساکنین مانند زبانی و زبونی و چینی و چینی با بر چند قسم بود
 یکی با معنی از و مثال آن آتش جهان من می زند و دیگر بای قسم مثال آن خدا که من اینجا نخواهم کرد
 و دیگر برای استعانت مثال آن سپای خود راه میروم و هفت این هر سه یا جانم بود مثال آن دست فلانی
 این کتاب را نخواهم داد یعنی بدست فلانی مثال بای قسم جان شاکه من نمی مانم یعنی بجا مثال بای استعانت
 دست خود نوشته ام یعنی بدست خود نوشته ام و دیگر با معنی بر چون ماه من مابم آمد یعنی بر بام آمد و دیگر
 بمعنی برای مثال آن تعلیم فلانی آمده ام یعنی برای تعلیم و دیگر با معنی را مثال تبو میگویم یعنی ترا میگویم
 و دیگر با معنی از مثال آن باین سبب یعنی ازین سبب و دیگر بای قسمیه مثال آن فلانی بمن رفت یعنی
 مرا هم برود یا کسی رفتم یعنی او را بروم و دیگر با معنی طرف مثال آن فلانی بکوه معتز رفت یا از خانه بیزار
 رفت یعنی سوی بکوه یا از رفت و احتمال در گنجایش ندارد و چون هنوز در بکوه یا در یازار رسیده است که بکوه یا یازار
 رفتن او قرار در هم و دیگر بای مقایله مثال یک شمع ظهوری را بدیوان دیگران میفرستم یعنی یک شمع را در
 دیوانی که در آن شمع دیگران روشن است و در آن شمع ظهوری را بدیوان دیگران میفرستم یعنی یک شمع را در

و آنچه صالح تلفظ بود فقط با وجود امکان عدم تلفظ چون شنبه و آبله عدم تلفظ با آن روان باشد عرفی شیرازی
 در شعری ایسی آبله را معنی آورده و هر وطنی که دیده و قهای پادشاه و گواه و گیاه و درگاه و قبا و شتاب
 نیز میزد و شود لیکن خدمت آن در پادشاه و گواه و گیاه غیر فصیح نماید و در و تاه و قبا و شتاب انصاف باشد
 از آنچه بوجه و قهای تحقیقی در بعضی جاها با کاف فارسی بدل شود چون بندگان و بندگی و اعلان قوی که ماقبل
 آن الفت یا و اسکن ماقبل مضموم یا یای ساکن ماقبل مکسور باشد بی عطف و اضافت و توصیف و عطف
 بارابط یا ضمیر غیر آن آنچه سبب التقای ساکنین نباشد برقیع بود هر چند قدما در شنوی اعلان آن نموده اند
 شاید که در غزل و قصیده هم آمده باشد چون لمرزان و ترسان و چون و چون و دین و چین و با عطف
 و اضافت و توصیف و غیر آن اعلان آن در سست بود چون جان تو و جان و دل و جان شیرین چون این
 من و دین و دل و دین تو چون خون بر و خون و آب و خون سیاه و بارابط مانند آن سست و این سست چون
 سست و با ضمیر چون جانم و غم و دینم و در التقای ساکنین مانند زبانی و زبونی و چینی و چینی با بر چند قسم بود
 یکی با معنی از و مثال آن آتش جهان من می زند و دیگر بای قسم مثال آن خدا که من اینجا نخواهم کرد
 و دیگر برای استعانت مثال آن سپای خود راه میروم و هفت این هر سه یا جانم بود مثال آن دست فلانی
 این کتاب را نخواهم داد یعنی بدست فلانی مثال بای قسم جان شاکه من نمی مانم یعنی بجا مثال بای استعانت
 دست خود نوشته ام یعنی بدست خود نوشته ام و دیگر با معنی بر چون ماه من مابم آمد یعنی بر بام آمد و دیگر
 بمعنی برای مثال آن تعلیم فلانی آمده ام یعنی برای تعلیم و دیگر با معنی را مثال تبو میگویم یعنی ترا میگویم
 و دیگر با معنی از مثال آن باین سبب یعنی ازین سبب و دیگر بای قسمیه مثال آن فلانی بمن رفت یعنی
 مرا هم برود یا کسی رفتم یعنی او را بروم و دیگر با معنی طرف مثال آن فلانی بکوه معتز رفت یا از خانه بیزار
 رفت یعنی سوی بکوه یا از رفت و احتمال در گنجایش ندارد و چون هنوز در بکوه یا در یازار رسیده است که بکوه یا یازار
 رفتن او قرار در هم و دیگر بای مقایله مثال یک شمع ظهوری را بدیوان دیگران میفرستم یعنی یک شمع را در
 دیوانی که در آن شمع دیگران روشن است و در آن شمع ظهوری را بدیوان دیگران میفرستم یعنی یک شمع را در

و آنچه صالح تلفظ بود فقط با وجود امکان عدم تلفظ چون شنبه و آبله عدم تلفظ با آن روان باشد عرفی شیرازی
 در شعری ایسی آبله را معنی آورده و هر وطنی که دیده و قهای پادشاه و گواه و گیاه و درگاه و قبا و شتاب
 نیز میزد و شود لیکن خدمت آن در پادشاه و گواه و گیاه غیر فصیح نماید و در و تاه و قبا و شتاب انصاف باشد
 از آنچه بوجه و قهای تحقیقی در بعضی جاها با کاف فارسی بدل شود چون بندگان و بندگی و اعلان قوی که ماقبل
 آن الفت یا و اسکن ماقبل مضموم یا یای ساکن ماقبل مکسور باشد بی عطف و اضافت و توصیف و عطف
 بارابط یا ضمیر غیر آن آنچه سبب التقای ساکنین نباشد برقیع بود هر چند قدما در شنوی اعلان آن نموده اند
 شاید که در غزل و قصیده هم آمده باشد چون لمرزان و ترسان و چون و چون و دین و چین و با عطف
 و اضافت و توصیف و غیر آن اعلان آن در سست بود چون جان تو و جان و دل و جان شیرین چون این
 من و دین و دل و دین تو چون خون بر و خون و آب و خون سیاه و بارابط مانند آن سست و این سست چون
 سست و با ضمیر چون جانم و غم و دینم و در التقای ساکنین مانند زبانی و زبونی و چینی و چینی با بر چند قسم بود
 یکی با معنی از و مثال آن آتش جهان من می زند و دیگر بای قسم مثال آن خدا که من اینجا نخواهم کرد
 و دیگر برای استعانت مثال آن سپای خود راه میروم و هفت این هر سه یا جانم بود مثال آن دست فلانی
 این کتاب را نخواهم داد یعنی بدست فلانی مثال بای قسم جان شاکه من نمی مانم یعنی بجا مثال بای استعانت
 دست خود نوشته ام یعنی بدست خود نوشته ام و دیگر با معنی بر چون ماه من مابم آمد یعنی بر بام آمد و دیگر
 بمعنی برای مثال آن تعلیم فلانی آمده ام یعنی برای تعلیم و دیگر با معنی را مثال تبو میگویم یعنی ترا میگویم
 و دیگر با معنی از مثال آن باین سبب یعنی ازین سبب و دیگر بای قسمیه مثال آن فلانی بمن رفت یعنی
 مرا هم برود یا کسی رفتم یعنی او را بروم و دیگر با معنی طرف مثال آن فلانی بکوه معتز رفت یا از خانه بیزار
 رفت یعنی سوی بکوه یا از رفت و احتمال در گنجایش ندارد و چون هنوز در بکوه یا در یازار رسیده است که بکوه یا یازار
 رفتن او قرار در هم و دیگر بای مقایله مثال یک شمع ظهوری را بدیوان دیگران میفرستم یعنی یک شمع را در
 دیوانی که در آن شمع دیگران روشن است و در آن شمع ظهوری را بدیوان دیگران میفرستم یعنی یک شمع را در

در عوض یک دیوان میدهم و یک مثنوی محاذی مثال آن باروی پرورت قرض آفتاب چون چهره
 روزه تنک پر توست یعنی محاذی روی پر نور تو و یک مثنوی محاذی مثال آن سب را با این
 یعنی مع نین و یک مثنوی زانده چون بده و به راه تو و ازین هر دو یکی مکسور بود دیگر مفتوح و مردم ایر
 باهای دیگر زانیز مکسور خوانند و باهای مکسور نوعی که در اول مر باید و باعث حسن آن گردد در اول فعل
 نیز بیاید و کلام از پایه فصاحت بیند چون برفت و گفت و در بعضی مواقع این بار که در اول مردمان
 می آید ضم و ضم نیز خوانند چون بخور و کن و با و الف نیز یعنی با می آید چون با تو گفتم بجای تو گفتم و با یاد
 بمعنی بیاد آمد اول فعل فصاحت نیست و دوم ظاهر است و دلیل حسن لفظ از باهای مکسور در اول مرفوع
 در اول ماضی این است که در اول امر در نشر هم دخل شود و در اول ماضی درای نظم نیاید زیرا هرست که برای
 لفظ در نظم نمی آید بلکه ضرورت وزن و همچنین در و آن نیز زائد بود و غیر زائد و غیر زائد آن بود که خدای
 روان بود مثال آن آن ملاحظه این است که آوای در فواید المدهیه نوشته است بدیسی است که از حذف آن عبارت
 محل میشود و زائد آن بود که از حذف نمودن آن عبارت بحال خود ماند مثال آن فلانی امر و برای میدان
 آمده بود و حیث که خانه نبود یعنی در خانه نبودم و در اول مرفوع ماضی برای فصاحت آید مثال آن با تو گفتم
 بلند پا و شاهی در آمد و یک و ساغر در ده و گاهی در آخر کلمه بیاید که در اول آن بای ظرفیت بود مثال آن
 بدریا در منافع بشمار است و اگر خواهی سلامت بر کنار است و و اندر نیز همین معنی باشد مثال آن
 و بشکند رواندین کاه صلاحت چیست و همچنین در و آن نیز زائد بود و غیر زائد مثال زائد از جای خود
 و بام برشته بود مثال غیر زائد ملک بر کسی شسته بود و همچنین لفظ اگر و آن حرف شرط بود و
 آن ضرر بود مثال آن اگر قیامت برحق است شتم اهل بیت بجنم خواهد رفت و حذف آن در بعضی جاها
 مثال آن چه شد امر و زنیاد فردا خواهد آمد یعنی چه شد اگر امر و زنیاد و همچنین یا و آن برای تر وید بیاید
 آن در عبارت رد و تسلیم است مثال آن یا شما درین خانه بمانید یا من بمانم یعنی یک کس بماند و تسکین

له حافظ
 سه در نام
 ثم از روی تو
 بیاد آمد
 ماضی است
 که غراب
 بنزد آمد

خود را مسلم داشته است و مانند غیر خود را زکوره است یا بالعکس آنی استفاده می بود و غیر استفاده می
شال استفاده می در روز شما بر سوار بودید یا دیگر می و مثال غیر استفاده می است که گذشت و دیگر مثال آن
من قابل آدم صاحب خلق را با مردم فاضل باشد یا شاعر و دیگر کجا که آن اولی بود و از آنکه در دو جا ذکر آن کنند مثال
رفت توفیدی که ذکر کرده شود امر و یا نه را در دنیا را ز تو می گیرم یا هر یک شانی که کنم و این عبارت اگر چنین
باشد نیز همین معنی بر می آید امر و نه را در دنیا را ز تو می گیرم یا هر یک آشنائی که کنم و حذف آن در هیچ موقع جائز
نباشد مگر نذر است در روز مره چون فلانی برو و من بروم هر دو برابر است و همچنین گو معنی کجاست باشد
حرف رابط مثال آن کو یا ر یعنی کجاست یا ر و معنی کجا درست نباشد مثال آن من کو می توانم رفت معنی کجا
می توانم رفت غلط باشد و کجا معنی کو نیز می آید چون فرصت کجا یعنی فرصت و همچنین تا ابتداء می بود
انتهائی و تعلیمی و تاکید و تجاہلی و تفسیری اما ابتدائی دال بود بر ابتدا و حذف آن ممنوع است مثال
آن تا با تو آشنا شده ام از خود بیگانه ام و انتهائی بر دو گونه بود یکی آنچه دلالت کند بر انتهائی وقتی که فعلی
بر آن حادث شود بر وجهی که آن فعل شرط فعل دیگر شود مثال آن تا فلانی با من دوست نخواهد شد کار من
دوست نخواهد یافت و در بعضی جا حرف نفی از فعل اول بر دارد مثال آن تا من ازین سفر معاودت نکنم شما
جائی نخواهید رفت یعنی تا وقتیکه من ازین سفر معاودت نکنم پس ثابت شد که تا بجای تا و قتیکه در تحریر و
ستصل است دیگر آنچه دلالت بر وقت نکند و آن نیز بر دو قسم است یکی آنچه دال بود بر منتهی شدن فعلی
چیزی یا بجائی که آن چیز و آن مکان از حصر آن بیرون بود و مثال آن از خانه تا خانه زید رفت معنی
زید رفت بلکه تا جایی که مسکن زید در آن است و دیگر مثال آن امشب دیوان نظیری را تا این غزل
طلعتش این است شعر کجا بودی که امشب سوختی آرزو جانی را به بقدر روز محشر طول ادبی زمان
خطه نمود معنی این غزل را ملا خطه نکردم بلکه تا جایی که این غزل از انجا شروع میشود و دیگر آنچه از انجا
بصر آن فعل بیرون نباشد مثال آن از خانه تا خانه زید رفت معنی زید رفت مثال دیگر غزل

[illegible]

خبر و انشاء انواع ایشان در این مختصر ذکر آن تفصیل گنجایش ندارد و در کتب قصص آنست که مصیحت
سکوت نیستد سماع را چنانچه در مرقه اول گذشت و اطلاق کلام بر وجه صحیح نباشد اگر هر سطر بلکه زیاده از آن باشد
فرع چهارم در بیان زبان فارسی و آن مشتمل بر سه مرقه اول و زبان تورانیان و ثانی
نظم و نثر فارسی بر صحت زبان و درستی منبع اهل زبان است پس نشی و شاعران از لغت و محاوره فارسی
آگاه بودن ضرور افتاد و طالع این فن را باید که در محاوره صاحب بانان دخل نکند و هر چه در کتب اینهاست
مستعمل کند و خود را از تقلیدان بدانند چه از اصل تا نقل فرق بسیارست مقلد را پیش از بدانای رای کثرت شغل
در شعر و انشاء اعتباری نیست و مصداق این کلام است آنچه از مرزا بیدل علیه الرحمة نقل کنند که در شهری
پس خود محاوره خوام کاشتن ایجا و نموده و همچنین اصحیح و امشام و سبب غلطی که درین محاوره واقع شده
هندی بودن میرزای مذکورست اگر از خاک صفایان یا شهری دیگرانه بلاد ایران می بود و شعر گفتنش این
بلندی معنی و تلاشهای تازه قطع نظر از شعرگر گیمهائی که بوی نسبت و هند می بود احدی زبان تشبیه
اولی کشا و تلاطوری در گلزار ابراهیم جرم را در و فرموده و عفو را کاشته هیچکس مجال گفتگو نیست و حق
اینست که صاحب زبان هر تصرفی که در محاوره و زبان خود کند مقلدان را در آن مجال گفتگو تنگست
باجمله فارسی برود فرع بود فارسی ایران و فارسی توران بعضی الفاظ مخصوص اهل توران است که بی آن
بر زبان مردم ایران جاری نباشد و بعضی مختص بایرانیان که تورانیان را بان آشنائی نباشد و همچنین در
ایران و توران لفظی چند مخصوص اهل هر شهر باشد در حرف زدن و خطوط نویسی روزمره اهل ایران احتیاج
باید نمود در شعر و انشای مسجع و متین بقید یک روزمره نباید شد و الا خلاف طریق استاده باشد و شغل
شعر را از رتبه بینا زد و فارسی کتابی بتقلید گذشتگان نیکو باشد باجمله از الفاظی و عباراتی که مخصوص تورانیان
باشد یکی دی بود بجای او دیگر بگاہ بجای صبح و دیگر بگاہ بجای شام و آری بجای بلی و خضر بجای پدر زن
و طفلانی بجای برادر مادر و زن و شوهر اسن بجای مادر زن و خسر و پره بجای برادر زن و پرنه بجای شوهر خواهر

۴۰۰

سری

ایک

11/11/11

١٠٠

44-38861-1000

۱۰

10

کتابخانه

22

بازار

١٠٠

ملک قادیان

در این باره

۱۱

5

استعمال کنند همچنین بجای کجا میرود لفظ خدا برود و هر گاه بجای قسم و بفرمانند یا بجای شبنم چنانکه گذشت
مخصوص با ایشان باشد و دیگران از ایشان یاد گرفته اند و هر کس که کون یعنی حق و من بجای مرا و شوی بجای
شب لفظ خراسانیان باشد و ایشان هر الف را با و بدل کنند بخلاف صفا با نیان که ایشان الف را که قبل
نویسند نمیشد با و بدل نداشتند چنان را چون گویند و ما را چون گویند و طراسانیان شمار را شمار ما را مؤد
فارس ایشان از سبب عمت حروف اصلی مخدوف شود بجای ریخته و سده خسته رقیه و سوتنه از زبان ایشان می آید
و باقی یعنی قرمسی نیز لفظ اهل خراسان است ^{شمره} ^{سوم} در بیان فارسی اهل هند لیکن کسانی که تقلید بجای
اهل زبان نباشند آن برود و گونه بود یکی فارسی کتابی و آن هر چند خلافت روزمره هر روز بان واقع شود
صحیح باشد مثال آن دیروز چنان بخاطر من جانم و که پاسی زدی ز برآمده برای ملاقات گرامی بیایم لیکن یک
از دوستان من گفت که مرا صاحب پی کاری بر جناح استیجای بجانب فریاد قطره زن شده اند شمار از
رفتن در چنین شدت گرما و هم آغوش خرم باز آمدن چه حاصل اگر اینچنین خیال مخاطب بسته آید که گفته شود
بکاری دیگر باید ماند تا میرای ز کوران کار خود جمعی حاصل نموده بخانه خود می آیند از آن گذرل دستوری در
رفته از سخنان شیرین آن وزیر مشاور الیه کام آرد و در ارتکاب تنگ شک و طبله انگیزان باید نمود بنا بر آن که آن
مخلص توقف بظهور آمد و دیگر فارسی طبعی که بعضی صاحبان الفاظ بیشتر که هندی زبان را بی تحقیق بغایه
او کنند و این غلط و بسیار قبیح و موجب ریشخند بود مثال آن فردا اینجا شب از خانه بیرون شتافتند و در وقت
یکی از کشانیان با امیری ملاقات نمود آن قابلیت نظم و شرا بر او دیده چنان گفت که اگر برانگی فتاح
بفرمایند پیش همراه خود می روم آنگاه آن آشنا از غایت خوشدلی در پی من میخیزد و اینجا من گفت که امر فرخنده
نیست و دیروز وقت شام آمده خواهد شد در انتهای من گفتگو کسی در گوش می سخنی گفت آن شراسان از جا
خود بر جست و در میان خانه خود رفت و اینجا من از آن دستوری گرفته بخانه خود باز می آمد آن آشنا از من
که من بخانه خود می روم من نشخص نمودم چون تنها ماندم شطری از راه سپری شده که سگ را عقب آورده پای

[illegible]

[illegible]

یا درست مثال دیگر شعر لور لور از نرگس فرو یارید و گل را آب داد و در تارگر سرج پرور بالمش خفا داد
قرینه در مصرع اول لور لور یاریدن از نرگس است و از نرگس گوهر نخی چکد مگر ز چشم اشکی که شب پرور با گو
و قرینه در مصرع دوم ذکر اعضاست در مصرع اول پس اعضای محبوب آنچه مشابه تارگر است
است مثال کنایه بالغ فلانی کثیر الریا و نسیان معات است یعنی همان نواز در زیر است مثال کنایه
فلانی سرخ تیغ است یعنی خون ریز مثال قسمی ز مجاز مرسل سرج پاکان پر دانه جمال جهان را می است
مثال تشبیه مبتذل زلف و خال و عارض آن سه چین دودی و انکشی و آتشی است اگر چنین باشد
البلغ بود زلف و خال و عارض آن آفت جان لیلیه القدری است که صبح سعادت را با سها و خوش
گرفته مثال آنچه ملاحظه جوانب معنی در آن باشد چون تیغ و ایهام محتمل الضمین و قول بالموجب
تیغ پیر استن چیزی بلباسی بود و مراد از آن لباس پوشیدن معنی در لباس رنگ معنی و دیگر بود و
تناسب الفاظ نیز در آن ملحوظ باشد چنانچه درین شعر شریفی شایب الموت حرمانی بود لکالین
الادوی من شمس خضر و لباس سمن موت پوشیدن کنایه از شهادت است و سبز شدن آن کنایه
از رفعت و در بهشت ایستاد شهور است محتمل الضمین آن بود که شعری یا عبارتی بنا کنند که احتمال
دو معنی داشته باشد که مذکور شد دیگر باشد مثال آن وقتی در سنیان و اثناعشریان بحث اتفاق افتاد
که افضل شریع پیغمبر است یا نبی گفت من کان مبتدنی تینه بر دو فقره راضی شد یعنی باین معنی که در
ابو بکر رضوانه پیغمبر است و اثناعشری را بمعنی که دختر رسول در خانه علی رضی الله عنه است و در ایهام
احتمال دو معنی مقصود از روی تحقیق نباشد و قول بالموجب حل لفظ بمعنی دیگر و رای مقصود
قائل باشد مثال وقتی امیری با صمعی گفت که تو ایراد هم سواری کنم یعنی بزنجیر صمعی گفت که سواری شوم
براشتب و او هم اشتب مثال است برینکه او هم را بمعنی اسب فهمیده امیر گفت که او هم حدید یعنی آهنی
صمعی گفت که حدید از بلید بهتر است از بلید معلوم شد که حدید را بمعنی تیز و فهمیده و عرعات مقام

پیشرو
چهارمادی
سوت را
شیخ بنی
غاید برای
آن چهار
شبهه
شدند
آن چهار
از منبر
۲۰
عصر
ایستاد
کسی که می‌آمد
از قریب
جواب
درست
آتش خورشید
نشان در جوار
و این
مسلمین
و این

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

قائمة الط

بعد حمد خداوند عالم و نعت رسول کرم صلی اللہ علیہ وسلم طالبان قواعد عبارت آرائی را مژده جاوید و
خواستگاران قوانین انشا پر دازی را نوید که این کتاب شمر انواع فوائد مذکوره و فی سبیل شجرۃ الامانی تصحیح
تمام و تنقیح بالا کلام رونق بازار گردیده و سهو وای خریدارانش بدین غنائقین پیچیده و ترکیب قواعد
فارسی رساله است نادر و بے نظیر و شاعر و منشی برادر و دانشمندی ضروریات نظم و نثر ناگزیر از تصانیف
منشی بے عدیل شاعر عظیم المثل منیر از حیرت بخش قیاسی است تمام امید و ارجمت ایزد و سنان
محمد علی احمد بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر معظم و کرم محمد مصطفی خان
اسکنه الله بحجۃ بحسان و تعمد جانی بحار النفران در مطبع نظامی واقع کانپور

آخر ماه ذیقعدہ ۹۱۲ ہجری غازیہ الطباع برود

مالبيده ولباس ارتسام دبر

کشیہ و فقہ

قطعه تاجیه از تراب پای حفاظ مخفی نور افشه نور

مرجا این نشانه ناورز تصنیف قیاس
تاجیه کالاسه قدر و قدر دان اهل علم
راست بر بالاسه اگشته قیاسی راستی
گوهر عمان علم و فضل راسته مشتقی
صرف ز زعفران و در قیاس و در تحسیر و طبع
کشف گشته سائر حالات خاص از نظم و شعر
سال طبعش فی البدیهه نور گفت این مصرعی

آن چنان خوش طبع کرد که کنون که شش
بذلک سنج و در معنی صدر از باب هفتم
چون بقدرش تنگ آمد خلعت خلق اتم
عجیده رحمن خان شاکر معدن جو و کرم
نافع منشی چو این رایافت آن نسخ شمیم
هست زیبا که جو انهم هر ورق را جاجیم
گشت مطبوع این چه پاکیزه قوانین عجم

وجه مهر و دستخط امیر نظام

برای سند این معنی که کتاب هذا مطبوع نظامی ست مهر و دستخط استم در آنش ثبت نموده شد

بسم الله الرحمن الرحیم
نور محمد بن حاجی محمد روشن روح خضر



ق ۳ اش
ن ۳

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

۲۹/۵/۵۵

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

--	--	--	--

